

## پیش‌خوان

**به بهانه انتشار یادمان زنده‌یاد آیت‌الله حاج آقا رحیم ارباب**

**حالات و مقامات «ارباب معرفت»**

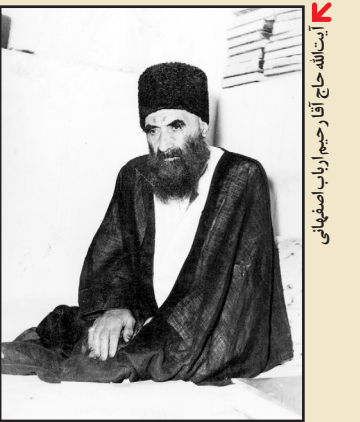
■ **محمدرضا کائینی**



حدود دو دهه قبل و در مسافرتی به شهر اصفهان، انری را که هم اینک در صدد معرفی آنم، ابتیاع کردم واز مطالعه آن که به قلم فاضل ارجمند جناب دکتر محمدحسین ریاحی فراهم آمده

است، حظ وافر بردم. این کتاب از آن پس تا چند ماه گذشته، نایاب بود تا اینکه در مسافرت اخیرم به اصفهان، دریافت‌م که این یادمان ارزشمند با اضافات متنی و سندی فراوان، مجدداً منتشر شده است. در آغاز این اثر دیباچه‌ای است که ما را با هویت آیت‌الله ارباب و مکانات وی بیشتر آشنا می‌سازد: «یکی از استوانه‌های معنوی و از مشاهیر فرهیخته دوران معاصر، علامه حاج‌ا قارحیم ارباب است. او که در خاندانی ادب‌دوست و اهل فرهنگ رشد یافته باورود به حوزه آن زمان اصفهان که در مر تبهای والا قرار داشت و محیطی سرشار از صفا و یگانگی بود و نیز با استفاده از استادان مذهب و شایسته به مرتبه‌ای دست یافت که در علم و شهرهٔ زمان خود شد و انصافاً لگویی مژدان‌زدنی و نمونه‌ای بارز از اخلاق، اندیشه و معنویت شد. اگر چه امروزه آن فضاها کمتر وجود دارد. اما نام و شخصیت آقای ارباب در تاریخ فرهنگ این سرزمین جاودانه و خلل ناپذیر است. اصفهان نیز که در ادوار مختلف تاریخی به ویژه در اعصار متعددی از حیث پرورش نخبگان و دانشمندان خوش درخشیده، به امثال مرحوم ارباب مباحثات می‌کند. امروزه مزار آن عالم عامل زیارت‌گاه خاص و عام است اما مهم‌تر از همه مسائلی است که باعث اعتلا و عظمت روحی و تجلی فضایل در شخصیت او گردیده و سعی بر آن بوده که در اثر حاضر به آن پرداخته شود.

بیش از دو دهه قبل به اهتمام نگارنده این سطور مطالبی فراهم آمده و به چاپ رسید اما



آیت‌الله حاج آقا رحیم ارباب اصفهانی

این مدت نسبتاً طولانی همواره در صدد بودم آگاهی‌های بیشتری را یافته و آن را در اختیار عموم فرهنگ‌دوستان این مرز و بوم بگذارم تا شیفتگان چنین شخصیت‌هایی بتوانند بیشتر با زوایای دانش، پارسیای درست‌اندیشی آقای ارباب آشنا شوند و توفیقی حاصل شد که در مدت چندین ماه با فراهم آوردن اطلاعات قبلی و سامان دادن و اصلاح آنها و نیز به‌دست آوردن مواردی جدید، مطالب را تنظیم کنم و در اختیار علاقه‌مندان قرار دهم.

این اثر در چهار بخش تدوین شده، بخش اول مشتمل بر حکایات گوناگونی است که اروایان آن معمولاً از شاگردان و دست‌پورندگان یا مصاحبان و علاقه‌مندان آیت‌الله ارباب بوده‌اند. بخش دوم، دربردارنده مقالاتی است که بیشتر به ویژگی‌های آقای ارباب و یا مسائل مرتبط با ایشان پرداخته است. جزء سوم شمار مختلفی است که درباره شخصیت وی بوده که تعدادی مربوط به رحلت و رنای روح ارباب و مواردی بعدها و به مناسبت یاد و گرامیداشت او سروده شده است. چهارمین یا آخرین قسمت، بخش ضمائم یا تصاویر که آن نیز در رابطه با زادگاه و محل زندگی، حضور ایشان در برخی مجالس و محافل، بعضی استادان و پارهای شاگردان و تعداد دیگری مربوط به آن فرهیخته دوره است. در پایان مناسبت دارد از کلیه عزیزانی که در انجام این کار ما را همراه بودند از جمله شهرداری، شورای اسلامی شهر (دوره چهارم و پنجم) و مردم‌دانش‌دوست چرمین خصوصاً آقای خسرو پر گر تقدیر نموده، همچنین از مساعدت‌های مدیریت محترم انتشارات جنگل– جاودانه، آقای مهدی نجوی و همکارانشان و خانم مرزویه سجاد (ویراستار) و آقای وحید شریفی (طراح) و نیز آقایان مهدی نقش، غلام‌رضا نصراللهی، حمید خلیلیان و محمدحسین آقادیوی سپاسگزاری نمایم. گفته‌ها و نوشته‌های بسیاری از فرهیختگان در تألیف کتاب و شکل دادن به اثر، مؤثر بود که از درگاه حضرت احدیت برای رفتگان از آنها طلب مغفرت و امرزش و جهمت بازماندگان و حاضران صحت و شادکامی آرزومندم.»

■ **احمدرضا صدری**

**جعفر شریفامامی** استاد اعظم فراماسونری در ایران، در دوره سلطنت **محمدرضا پهلوی**، دو نوبت **نخست‌وزیر** شد. او به تناسب موقعیت و شغل **خویش**، با **محمدرضا پهلوی** **مراوده** داشت و **از منش و شخصیت وی** بسیار می‌دانست. **با این همه** وی به **دلایلی** که قطعاً «آبروداری» در **زمره آن است**، ترجیح داده درباره زندگی خصوصی **شاه و خواهرش اشرف**، در **خاطرات ضبط شده خود چیزی نگوید**. (حبیب لاچوردی این نکته را در مقدمه **مصاحبه خود** با **شریفامامی** آورده است.) او در **مقام بیان** **خاطرات سیاسی خود** از **شاه نیر**، با احتیاط **سکوت** می‌گوید و البته بسیاری از **موارد** را نیز **درز می‌گیرد**. در **مقالی که پیش رو دارید**، برخی **داوری‌های محتاطانه** او درباره **پهلوی دوم** باز **خوانی تحلیلی** شده است.

■ ■ ■

■ **دولت نخست جعفر شریفامامی** در یک نگاه

قبل از ورود به خوانش خاطرات شریفامامی درباره شاه، اشارتی به چند و چون آمد و وقت دولت وی بی‌مناسبت نیست. دولت منوچهر اقبال در شهریور ۱۳۳۹ به دلیل تقلب در انتخابات مجلس بیستم و انحلال مجلس، سقوط کرد و به جای وی جعفر شریفامامی به نخست‌وزیری رسید. از حوادث دوران نخست‌وزیری او، یکی بپیود روابط ایران و شوروی و قطع حملات رادیویی مسکو بود دیگری تجدید انتخابات دوره بیستم. دولت شریفامامی انتخابات دوره بیستم مجلس شورای ملی را تجدید کرد و در اسفند ۱۳۳۹ مجلس افتتاح شد. در انتخابات زمستانی دوره بیستم، چند کرسی به مغرب‌نزدین است. جزء سوم شمار مختلفی است که در نتیجه الحیار صالح، ارسالن خلعتبری، جعفر بهبهانی، مهندس مقدم مراغهای

تذکار بدین نکته لازم است که خاطراتی که جعفر شریفامامی در گفت‌وگو با حبیب لاچوردی باز گفته، مربوط به آغازین دوره نخست‌وزیری اوست. از همین رو باید گفت برخی خصال منفی شاه که مورد اشاره نخست‌وزیر وی قرار گرفته، در ادوار بعدی تشدید شده است. از جمله کنترل تک‌تک وزیران که شریف امامی مدعی است از دوران هویدا آغاز شده است. او درباره نحوه ارتباط خود با محمدرضا پهلوی در دوران نخست‌وزیری و تغییر کم و کیف آن در ادوار بعدی آورده است: «موقعی که نخست‌وزیر بودم، هفت‌های دو هفته شرفیابی داشتم و مرتب بود، اما ورازا هیچ کدام شرفیابی مرتب نداشتند. فقط موقعی که



جعفر شریفامامی در کنار محمدرضا پهلوی در آغازین دوره نخست‌وزیری خویش

## د

**شریفامامی در پایان خاطرات خود و شاید در پاسخی مثبت به سبیر سوالات مصاحبه‌گر، بالاخره دل را به دریا می‌زند و پرده از خوی استبدادی محمدرضا پهلوی برمی‌دارد. او بر این باور است که شاه در همه چیز، خود را از همه کس داناتر می‌نمود و ناگفته پیداست که برون‌داد چنین تفکری در عرصه حکمرانی چه خواهد بود**

«**روایت‌هایی از شیوه حکمرانی محمدرضا پهلوی» در آینه خاطرات جعفر شریفامامی**

# اعلیحضرت نظر هیچ کس را قبول نداشت!

اعلیحضرت راجع به مطلب خاصی توضیحاتی از خود وزیر می‌خواستند وزیر مربوطه را احضار می‌کردند تا از او گزارش بخواهند یا اقدامی کند. تمام مسائل به‌وسیله نخست‌وزیر به عرض اعلیحضرت می‌رسید و اعلیحضرت هم اگر امری داشتند به نخست‌وزیر می‌فرمودند که به وزرا ابلاغ شود ولی بعداً به‌تدریج، مخصوصاً زمان هویدا این مطلب متداول شد که وزرا تک‌تک می‌رفتند و شرفیاب می‌شدند. البته وزیر خارجه مستثنی بود. وزیر خارجه هر روز شرفیابی داشت و گزارش‌های سفرا و تلگراف‌ها را می‌آورد و برای اعلیحضرت می‌خواند، دستور لزماً از آن می‌گرفت و بعد می‌رفت طبق دستور اقدام می‌کرد. وزیر جنگ و عرصه‌های امنیتی و سازمان امنیت و پلیس و رؤسای ارکان ارتش هر کدام کم و بیش شرفیابی داشتند. همین اواخر پنج‌شنبه‌ها روز افسران بود که می‌رفتند و شرفیاب می‌شدند. اعلیحضرت به تمام کارهای آنها وارد بودند و مثل یک وزیر جنگ خودشان به تمام جزئیات کارها رسیدگی می‌کردند که البته کار صحیحی نبود. مقدار زیادی وقتشان را می‌گرفت، ولی لازم می‌دانستند خودشان این کارها را بکنند.»

■ **نه، نه، من به هیچ‌کس اعتماد نمی‌کنم!**
تکته دیگری که شریفامامی با اما و اگر و احتیاط در خاطرات خویش آورده، بی‌اعتمادی شاه به کارگزاران حکومتی خویش از جمله نخست‌وزیر است. اساساً برساختن حکومتی که در آن حاکم به کسی اعتماد ندارد، موجب می‌شود که وی در همه امور دخالت کرده و عرصه‌های گوناگون حاکمیتی را قبضه نماید. شاید بتوان این امر را از علل تشکیل حکومت مطلقه شاه دانست، چنان که در خاطرات نخست‌وزیر وی آمده است: «یکی از مسائلی که جالب است و بد نیست اظهاری در آن خصوص شون این است که اعلیحضرت راجع به بعضی از مسائل فوق‌العاده اصرار داشتند و مقید بودند، از جمله اینکه نمی‌خواستند اختیاری



جعفر شریفامامی به اتفاق امیر اسدالله علم،موجهر اقبال وایرعباس هویدا در کنار محمدرضا پهلوی

به کسی داده شود و مخصوصاً در مسائل خارجی هر اقدام کوچکی باید با نظر و اطلاع خودشان باشد و همچنین در مورد وزارت جنگ، خوب یادم هست یک موقع آقای دکتر وکیل نماینده ما در سازمان ملل بود. تلگرافی به نخست‌وزیری فرستاد مشعر بر اینکه مسئله‌ای آنجا مطرح بود (حالا موضوع آن یادم نیست که چه بود) و اجازه خواسته بود- یعنی پرسیده بود که چه جور رأی بدهد. مثبت رأی بدهد یا منفی؟- من بلافاصله به او تلگراف کردم که تعجب می‌کنم شما چنین مطلبی را سؤال می‌کنید. پروضاح است باید در این امر مثبت رأی بدهید. بعد از ظهر همان روز تیمسار سرلشکر انصاری که وزیر راه بود دعوتی برای بازدید کارخانجاتی که لکوموتیوهای جدید امریکایی را تعمیر می‌کردند کرده بود. اعلیحضرت آنجا تشریف‌فر شدند. من هم البته در خدمتشان بودم. بعد از اینکه بازدید تمام شد، از کارخانجات که به سمت ایستگاه آمدیم که اعلیحضرت از آنجا به کاخ تشریف ببرند، به ایشان عرض کردم امروز وکیل چنین تلگرافی کرده بود و من این جور جواب دادم. یک‌مرتبه اعلیحضرت ناراحت شدند و با عصبانیت گفتند: چطور شما قبل از اینکه به من بگویید چنین تلگرافی به او کردید؟ گفتم: قربان! اگر به عرض می‌رساندم چه می‌فرمودید که تلگراف شود؟ فرمودند: خوب درست است. من همان را می‌گفتم که شما به او گفتید. عرض کردم: من چون می‌دانستم و براین محرز بود که باید این جور رأی داده شود، این بود که دیگر مزاحم اعلیحضرت نشدم. حالا به عرض می‌رسانم که مستحضر شوید. گفتند: نه، نه. باید حتماً وقتی چنین مطلبی پیش می‌آید قبلاً به خود من گفته شود تا بگویم چه کار کنند... این گفتم: قربان، جای بحث بیشتری نبود. دفعه بعد که شرفیابی داشتم به عرضشان رساندم: قربان، اعلیحضرت، چرا این قدر خودتان را ناراحت می‌کنید؟ بالاخره شما عده زیادی را برای انجام کارها و سمت‌های مختلف انتخاب و انتصاب کرده‌اید. خوب هر کس در حدود وظیفه خودش باید اختیار داشته باشد که تصمیم بگیرد و عمل و کار کند. فرمودند: نه، نه، من به هیچ کس اعتماد نمی‌کنم! قربان، اگر این جور باشد که اعلیحضرت خیلی ناراحت شوید، بهتر این است که کسانی را انتخاب کنید که مورد اعتمادتان باشند! اگر به بنده اعتماد ندارید، خوب من استعفا بدهم کس دیگری بیاید که به او اعتماد دارید و بگذارید وقتی که آمد کارش را بکند که بار اعلیحضرت سبک شود و به کارهای اساسی تر و مهم‌تر برسد. اگر قرار باشد برای یک رأی در سازمان ملل حتماً به اعلیحضرت عرض شود، خوب دیگر اعلیحضرت وقتی برای اینکه کارهای اساسی مملکت را بر سر می‌فرماید نخواهد داشت. فرمودند: نه، نه، من این تجربه را دارم که به هیچ‌کس اعتماد نمی‌کنم. من هیچ کس به‌طور مطلق اعتماد نمی‌کنم. باید این کارها همه به خودم گفته شود. گفتم: اسباب تأفد است که اعلیحضرت این جور به نتیجه رسیده‌اید خارجه مستثنی بود. وزیر خارجه هر روز شرفیابی داشت و گزارش‌های سفرا و تلگراف‌ها را می‌آورد و برای اعلیحضرت می‌خواند، دستور لزماً از آن می‌گرفت و بعد می‌رفت طبق دستور اقدام می‌کرد. وزیر جنگ و عرصه‌های امنیتی و سازمان امنیت و پلیس و رؤسای ارکان ارتش هر کدام کم و بیش شرفیابی داشتند.

■ **این طور نبود که اعلیحضرت همه چیز را بهتر از همه بدانند!**
جعفر شریفامامی در پایان خاطرات خود و شاید در پاسخی مثبت به سیر سوالات مصاحبه‌گر، بالاخره دل را به دریا می‌زند و پرده از خوی استبدادی محمدرضا پهلوی برمی‌دارد. او بر این باور است که شاه در همه چیز، خود را از همه کس دانتر می‌نمود و ناگفته پیداست که برون‌داد چنین تفکری در عرصه حکمرانی چه خواهد بود: «آخر ملاحظه کنید اعلیحضرت سعی و چند سال سلطنت کردند. در این مدت تجربه پیدا کردند. افراد را می‌شناختند و با تجربه ممتدی که پیدا کردند خوب به کارها آشنا شده بودند ولی تردیدی نیست که در خیلی از مسائل ایشان نمی‌توانستند صاحب نظر باشند ولی اخیراً کار به جایی رسید که بود که دیگر هیچ کس را قبول نداشتند و نظر خودشان را صائب‌ترین نظر می‌دانستند. بدیهی است روی تجربه زیادی که داشتند در خیلی از مسائل نظر بهتری را اتخاذ می‌کردند اما این طور نبود که یک نفر به همه مسائل طوری تسلط داشته باشند که همه چیز را بهتر از همه بدانند. ایشان از دیگر زیاد معتقد به مشورت نبودند.اواخر اصلاح مشورت نمی‌کردند. اگر کسی هم به ایشان مشورت می‌داد، (به‌خصوص اگر به نحوه اینکه مشورت را به نحوی بیان کند که قابل هضم و قابل قبول باشد آشنا نبود، اعلیحضرت اصلاً ناراحت می‌شدند و آن مشورت را نمی‌پذیرفتند. اینجا خیلی اسباب تأسف و تعجب هم بود، برای اینکه ایشان این همه کار می‌کردند و رحمت می‌کشیدند و خوب، بیشتر اُهم) برای این [بود] که اطمینان حاصل کنند که آنچه خودشان می‌خواهند همان طور که خواستند عمل شود. حال آنکه اگر آ قدری بیشتر به اشخاصی که متمددی کار بودند اختیار می‌دادند، آن وقت اگر آن اشخاص خطبی می‌کردند، از آنها بازخواست می‌کردند، کنارشان می‌گذاشتند، حل می‌شد، به همین دلیل هم کنترل ایشان روی کارها کم شد و تقریباً از بین رفت. برای اینکه اگر قرار باشد انسان بخواهد به تمام جزئیات برسد، آن وقت کلیات از دستش می‌رود و متأسفانه اعلیحضرت این اشتباه را می‌کردند. خیلی اشخاص که می‌توانستند بعضی مواقع نصیحت کنند یا مشورت بدهند، یادآوری

## روزنامه جوان | شماره ۵۵۵۵

می‌کردند: اعلیحضرت، خوب است شما همه وزرا را نخواهید. همه را نپذیرید، به همه جزئیات نرسید، به کارهای اساسی رسیدگی کنید!اواخر قدری هم این نکته مراعات می‌شد، یعنی یک وقتی کار به جایی می‌رسید که روزی سه، چهار وزیر حتماً شرفیابی داشتند. مرحوم هویدا هم خوشش می‌آمد اینها را پیش اعلیحضرت بفرستد که اطمینان حاصل شود او هیچ نظری در کار ندارد. به اینن کار معتقد بود ولی کار به جایی رسید که اعلیحضرت از کارهای دیگرشان ماندند و دستور دادند وزیر خارجه شرفیابی مرتب نداشته باشند، مگر وقتی که لازم باشد آنها را بخواهند. این بود که اواخر آوزیران دیگر نمی‌توانستند تقاضای شرفیابی کنند، مگر خود اعلیحضرت آنها را بخواهند، اماسم‌ذکک گاهی اوقات به کارهایی رسیدگی می‌کردند که مثل یک مدیر کل باید رسیدگی کند، نه حتی وزیر. این اندازه به جزئیات وارد می‌شدند. صرف وقت می‌کردند که البته صحیح نبود ولی خوب، متأسفانه این عادت شده و دیگر روال روزانه بود.»

■ **اختلاف را شاه بر سر تخصیص بودجه**

از جمله نکاتی که شریفامامی بر آن پا می‌فشرد، تأکیدات بی‌دلیل شاه برای تخصیص بودجه به این نهاد یا آن فرد است. نخست‌وزیر وی بر این موضوع است که شاه هیچ استدلالی ارائه نمی‌کرد که چرا ما باید بودجه کشور را به این و آن تخصیص دهیم؟ و در این باره، ما هرگز توجیه نمی‌شدیم!او در تبیین بیشتر این نکته، یکی از خاطرات خویش را بدین شکل نقل کرده است: «مطلبی که خوب است در اینجا اشاره شود، مسئله بودجه ما بود که خیلی در این امر اصرار داشتیم و می‌خواستیم به صورتی که تهیه شده و به تصویب رسیده است عمل شود، از جمله اینکه قدری از اعتبارات خرید اسلحه زده بودم. برای اینکه ما در آن موقع اعتباراتصمان فوق‌العاده محدود بود و اینکه به خودمان اجازه بدهیم ولخری‌جه‌هایی کنیم یا ساختمانی بسازیم یا اسلحه بخریم و غیره برلمان ایجاد اشکال می‌کرد. از این جهت سعی می‌کردم انگازدم بودجه‌ای را که بر اساس برنامه تثبیت اقتصادی بود و خود اعلیحضرت موافقت کردند، تغییر بدهند. آدر عین حال اعلیحضرت یک موقعی فرمودند: ۲۰۰ میلیون تومان اضافه اعتبار به وزارت جنگ بدهید. بدون اینکه بفراهمدند برای چه می‌خواهند. واقعاً برای چه می‌خواهند؟ نمی‌دانستم، به ایشان عرض کردم این بودجه به تصویب خودتان رسیده است. مجلس هم تصویب کرده است. اگر این را زین رو نکنیم، همه چیز قبلی می‌شود. او در واقع اعلیحضرت قبول کرد نامه تثبیت اقتصادی را عمل کنیم و لهذا تغییر این کار بی‌اشکال نیست. اعلیحضرت فرمودند: من از تشدید هدایت را می‌فرستم به شما توضیح بدهد. شما او را بخواهید. او به شما توضیح می‌دهد. حقوقش این است که بنده از تشدید هدایت را نخواستم، چون به نظرات او اعتقادی نداشتم. بعد از آن جریان انتخابات بود. بعد اعلیحضرت فرمودند: هدایت را خواستید؟ گفتم: نه! گفتند: او که نظر بنده است با او صحبت کنید!ا باز یکی دو روز گذشت. واقعا فرصتی هم نکرده. پرسیدند: هدایت را خواستید؟ عرض کردم: خیر، ولی ناراحت هم بودم از اینکه اعلیحضرت در واقع تصمیمات اساسی وزارت جنگ را در ستاد می‌گرفتند. وزیر جنگ فقط برای بودجه و ارتباط با دولت بود، ولی آنچه مربوط به قشون بود با رئیس ستاد بود؛ مثل تفریعات، تقسیم بودجه‌ها، ابلاغ اعتبارات. همه اعتبارات در واقع دست او بود و من فکر می‌کردم باید وزیر جنگ این کارها را بکند، به هر صورت اعلیحضرت از این बात هم قدری از من ناراحت بودند ولی من خیر و مصلحت را در این می‌دانستم که تغییری در بودجه داده نشود. آخر هم ندادم. بالاخره او اضافه بودجه‌ای را که هدایت می‌خواست و تقاضا کرده بود ندادم و پاسشاری کردم. آن وقت یک سلسله مخالفت‌هایی به من شروع شد. در مجلس هم سردار فاخر که اعتبار برای ساختمان خواسته بود و به او نداده بودم هم شروع کرد. از این گرفتاری‌ها داشتم ولی چاره نبود و مقاومت می‌کردم.»

■ **فشار خارجی بود که امینی حتماً نخست‌وزیر شود!**

جعفر شریفامامی در پایان خاطرات خویش، از نکته‌ای مهم پرده برمی‌دارد. اینکه نخست‌وزیران عهد پهلوی به ویژه پهلوی دوم، عمدتاً با فشار خارجی به این سمت انتخاب می‌شدند و شاه چندان اختیاری در گزینش آنان نداشت. او فشار دولت‌های خارجی- بخوانید دولت امریکا- را در انتخاب علی امینی به جای وی اینگونه توضیح می‌کند: «وقتی ما انتخابات ارا تجدید کردیم، امینی دوباره همان مسائل گذشته را با حزب ملیون و مردم داشت و همان فعالیت‌ها و صحبت‌ها را می‌کرد، منتها این بار با برنامه دیگری بود. این بار آنظرش تضعیف دولت بود و آنچه را که از او ساخته بود برای تضعیف دولت فرو گذاز نمی‌کرد. البته شاید این کار دیگر اظهار من الشمس باشد. همه می‌دانند برنامه‌های بود که او بیاید و فشار خارجی بود که او حتماً نخست‌وزیر شود. اینها را خودش می‌دانست و در آن زمینه هم فعالیت و اقدام می‌کرد.»